

آیا کاربردِ واژه «تازی» به معنای «عَرَب» یا «عَرَبی»، إِهَانَتِ آلُود است؟

۳-۱۷

— جویا جهانبخش



Is It Insulting to Use the Term “Tāzi”
for the Word Arab or Arabic?

By: Jūyā Jahānbaksh

Abstract: In our literature and culture, using the word “tāzi” meaning “Arabic language” or “Arabic race” has a long history. However, some people have considered using this word as a kind of disrespect, and a sign of taking stance against Islam or Arab. In the present article, the author talks about the structure of this term. Reflecting on the way the word “tāzi” has been used by the scholars of the religious sciences and old literature, the author makes it clear that there is no sign of insult when one uses this word.

Key words: The word “tāzi”, Arabic language, Arabic race, insult, insulting term, usage.

هل يُعدُّ استعمال كلمة (تازی) بمعنى العرب أو العربي نوعاً من الإهانة؟

الخلاصة: منذ عصور سحيقة اعتاد الأدباء والمثقفون الإيرانيون على استعمال كلمة (تازی) في كتاباتهم بمعنى اللغة العربية أو العرق العربي.

ومع وجود هذه الخلفية إلا أن البعض من الناس يرون أن استعمال مفردة (تازی) بمعنى العرب أو العربي يحمل في طياته نوعاً من عدم الاحترام أو التوهين، وهو يؤثر شكلاً من أشكال المقاومة والرفض في قبال الإسلام أو العرب.

ويتحدث الكاتب في المقال الحالي عن هذا الموضوع مبتدئاً بمحتمل الحديث عن تركيب هذه الكلمة والتأمل في استعمالات مفردة (تازی) من قبل أئمة العلوم الدينية ورواد الآداب والثقافة القديمة، ويبين من خلال ذلك خلق استخدام واستعمال هذه المفردة من كل ما يشير إلى الإهانة أو الاستخفاف.

المفردات الأساسية: مفردة (تازی)، اللغة العربية، العرق العربي، الإهانة، المفردة المهينة، الاستعمال.

چکیده: در ادب و فرهنگ ما، کاربرد واژه تازی به معنای زبان عربی یا نژاد عربی، پیشینه ای دراز دارد. با این همه، برخی از افراد، کاربرد واژه تازی را به معنای عرب یا عربی متضمن نوعی بی احترامی انگاشته اند و نشان گونه ای موضع گیری در برابر اسلام یا عرب، تلقی کرده اند. نویسنده در نوشتار پیش رو، درباره ساختار این واژه، سخن به میان آورده است و با درنگ در کاربردهای واژه تازی توسط پیشوایان علوم دین و ادب و فرهنگ قدیم، روشن می سازد که نشانی از اهانت یا سبکداشت در استخدام و استعمال واژه تازی، وجود ندارد.

کلیدواژه ها: واژه تازی، زبان عربی، نژاد عربی، اهانت، واژه اهانت آمیز، کاربرد.

۶۶

در آدب و فرهنگ ما، کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی» (زبان عربی، نژاد عربی، ...)، پیشینه‌ای بس دراز دارد، و در غالب موارد فصیح آن نیز، برکنار از هرگونه بار ارزشی و ارزشداوری است. با این همه بارها دیده‌ام که برخی از افراد کم اطلاع از لغت و آدب، کاربرد واژه «تازی» را به معنای «عرب» یا «عربی»، مُتَضَمِّن نوعی بی‌احترامی و خوارداشت انگاشته‌اند و نشان گونه‌ای موضع‌گیری در برابر «اسلام» یا «عرب» تلقی کرده‌اند. در این دایره بی‌اطلاعی، بعضی به سود اسلام و عرب، از استخدام این واژه اجتناب می‌کنند و دیگران را نیز از به‌کارگرفتنش باز می‌دارند؛ برخی نیز برای موضع‌گیری در برابر «اسلام» و «عرب» می‌کوشند تا واژه «تازی» را با شد و مد و غلاظتی دوچندان به کار گیرند، تا آن را «نماد»، «ابزار» ابزارِ خصوصیت خویش سازند.

کار، اینک از برداشته‌های عوامانه برگزیده شده است؛ چنان که دیدم حتی یکی از هموطنان عزیز اهل فضل و قلم که او را به تألیف فرهنگهای عربی به فارسی و نگارش نقدی بر تاریخ پانصدساله خوزستان سید احمد کسروی^۱ می‌شناسیم، بصراحت در مقالته که البته جای قال و مقال فراوان دارد، لفظ «تازی» را «إهانت بار» قلمداد کرده است (بخارا-مجله، خرداد-تیر ۱۳۹۸ ه.ش.، ش ۱۳۱، ص ۵۲۳/ از مقاله جواد طباطبایی و تحریف تاریخ به قلم آقای عبدالنبی قیّم).

با این احوال و چگونگی‌ها، می‌سزَد لُحْتی درباره ساختار این واژه سخن بگویم و در کاربردهایش در لسان فصیحای پارسیگوی بد رنگیم و روشن داریم که پندار اِهانت باری کاربرد واژه کثیرالاستعمال «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، در ترازوی تحقیق چه وزنی می‌آرد؟

در بعض فرهنگهای قدیم، از برای واژه «تازی» وجه اشتقاق افسانه‌زنگ عامیانه‌ای مسطور است که هرچند پذیرفتنی نمی‌نماید، به نقل کردن می‌آرد؛ زیرا به روشنداشت انگاشت پیشینگان درباره این واژه باری می‌رساند و مبین می‌دارد که ایشان در این واژه تحقیر و خوارداشت و استخفافی نمی‌دیده و نمی‌یافته‌اند.

در فرهنگ آندراج، زیر واژه «تازی» می‌خوانیم:

«... فرزانه بهرام بن فرزانه فرهاد گفته: «تاز» نام یکی از پسران سیامک بوده و «تازیان» از نسل اویند؛ و از بعضی تواریخ نیز چنین معلوم می‌شود که «تاز» پسرزاده سیامک بن میشی بن کیومرث بوده و پدر جمله عرب است و نسب تمام عرب به تاز می‌رسد؛ چنان که نسب

۱. از آن جمله:

فرهنگ معاصر عربی - فارسی (ویراست دوم)، عبدالنبی قیّم، ج ۲، ج ۱، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۳ ه.ش.

۲. زیر نام: پانصد سال تاریخ خوزستان.

همه عجم به هوشنگ شاه می رسد.

فرهنگ آندراج، محمد پادشاه الممتخلص به شاد، چاپ سنگی، لکهنو: مطبع منشی نولکشور، ۱۸۸۹ - ۱۸۹۴ م، ۱ / ۶۲۶.

شماری از گذشتگان و معاصران کوشیده اند از برای واژه «تازی» ریشه شناسی های پدیدفرتنی تری ارائه کنند، هرچند به حدس و قیاس.

غیاث الدین رامپوری در غیاث اللغات آورده است:

«... در سراج اللغات نوشته که «تازی» به معنی عربی و این منسوب به «تاز» است، چون لفظ «تاز» به معنی تازنده نیز آمده و در اوایل اسلام عربان تاخت و تاراج بسیار در ایران کرده اند، بدین جهت نسبت به «تاز» کرده.»

(غیاث اللغات، غیاث الدین رامپوری، چاپ سنگی، کانپور: مطبع منشی نولکشور، ۱۹۰۴ م، ص ۹۱).

به قول دیگر کلمه تازی با «تاژ» به معنای «خیمه» در پیوند است.

یک لغت فارسی مهجور داریم به ریخت «تاژ» که به نوشته فرهنگ نویسان به معنای «خیمه» است و شاعری دیرینه روز به نام «بهرامی» (أبو الحسن علی بهرامی سرخسی، از سرایندگان اوایل سده پنجم) آن را در این بیت به کار گرفته:

خُسرو غازی آهنگ بخارا دارد زده از عزیزین تا جیحون تاژ و خرگاه

(لغت فرس، أبو منصور علی بن أحمد آسدی طوسی، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال، طهران: چاپخانه مجلس، ۱۳۱۹ ه.ش، ص ۱۹۰) که به احتمالی راجع باشد به کشورگشایی های سلطان محمود غزنوی در بلاد هند (دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی: اسماعیل سعادت، ج ۲، چ: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶ ه.ش، ص ۷۸).

بعضی حدس زده و گفته اند که ای بسا واژه «تازی»، با یاء نسبت، به معنای چادر نشین باشد، از همین کلمه «تاژ» و ریخت دیگر آن «تاز» - به معنای چادر و خیمه، و از همین روی نیز گذشتگان «تازی» را مقابل «دهقان» می آورده اند؛ چه «دهقان» به معنای روستائین و «ده» نشین و «تازی» به معنای چادر نشین بوده، و تازیان طوائف چادر نشین بوده اند که بیلاق و قشلاق می کرده اند، در مقابل «دهقان» ها که ساکن و تخته قاپو بوده اند. بر بنیاد این گمانه زنی، کلمه «تازی» نخست به معنای مطلق چادر نشین بوده است و سپس تری به معنای خاص تری به کار رفته و منحصر بر عرب اطلاق شده است (نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «تازی»).

۳. از برای دیگر روایتی از این قول آسانه ای، نیز نگر:

تجارب الأمم، أبو علی مسکویه الرازی، حقه و قدم له: الدكتور أبو القاسم إمامی، ط: ۲، طهران: دار شروش للطباعة والنشر، ۱۳۷۹ ه.ش. / ۱۴۲۲ ه.ق. / ۱۰ / ۵۴. می نویسم:

۴. در بسیاری از نصوص قدما، در برابر «تازی»، از ایرانی به عنوان «دهقان» یاد می رود. حکیم فردوسی فرموده است:

که جز مرگ را کس ز ما در نبرد ز دهقان و تازی و رومی نژاد

(شاهنامه، حکیم أبو القاسم فردوسی، [بر پایه چاپ مسکو، با کشف الآیات] به اهتمام: دکتر توفیق هـ سبحانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۵ ه.ش، ۲ / ۱۷۵۴، ب ۱۸۳۸).

همچنین است این دو بیت زیانزد:

از ایران و ز ترک و ز تازیان نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود سخنها به کردار بازی بود

(همان، ۲ / ۲۳۶۵، ب ۱۰۵ و ۱۰۶).

بدین بینتها نیز که از ماجرای دایه گردیدن برای بهرام است، توجه فرمایید که شاهد محتمل مانگی تعبیر «تازی» نیز هست و بالجمله روشنگر ما نحن فیه:

چو آمد به آرامگاه از نخست قراوان زنان نژادی بچست

صورت واژه «تازی» در زبان پهلوی، به ریخته‌های «تازیک / tâzîk» و «تاژیک / tâzhîk» و «تاجیک / tâçîk» و «تاجیک / tājîk» گزارش گردیده است (نگر: فرهنگ زبان پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۶، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۵۴۰ و ۵۴۲ و ۵۵۲؛ فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، ج: ۴، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ه.ش.، ص ۳۵۷؛ و: بُرهانِ قاطع، مُحَمَّد حُسَین بن خَلَف تبریزی مُتَخَلِّص به «بُرهان»، به اِهتمام: دکتر مُحَمَّد مُعین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۴۵۸ / ۱؛ و: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَن دوست، ج: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱ / ۸۱۳).

برخی گفته‌اند: چون در عهد انوشیروان، یمن مستعمره ایران شد، ایرانیان، از قبائل یمن، قبیله «طی» را که با آنان تماس بیشتر داشتند، «تاژ»، و منسوب بدان را «تازیک» می‌گفتند و سپس این اطلاق را به همه عرب تعمیم دادند؛ چنانکه یونانیان و رومیان، «پرسیا / Persia» (پارس)، و خود عربها، «فُرس» را، به همه ایرانیان (ونه خصوص: پارسها) اطلاق کرده‌اند و باز خود ایرانیان، «یونان» را - که از نام قبیله «یون» در آسیای صغیر مأخوذ است، به همه قوم هلاس^۵ اطلاق کرده‌اند (نگر: بُرهانِ قاطع، مُحَمَّد حُسَین بن خَلَف تبریزی مُتَخَلِّص به «بُرهان»، به اِهتمام: دکتر مُحَمَّد مُعین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ص ۴۵۸ / ۱؛ نیز سنج: فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، مُحَمَّد حَسَن دوست، ج: ۲، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱ / ۸۱۳).

ز دهقان و تاز و ترمایگان
ازین مهتران چار زن برگزید
دو تازی، دو دهقان ز تخم کیان
(همان، ۲ / ۱۶۴۰ و ۱۶۴۱، ب ۸۹ - ۹۲).

حکیم ناصر خسرو قبادیانی فرموده است:

سواران تازنده را نیک بنگر
درین پهن میدان ز تاز و دهقان
(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اِهتمام: مجتبی میثوی - و - مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش.، ص ۸۳ / ۱، ق ۳۹، ب ۵).

نیز:

چه چیزست این و پیدانی؟ چه چیزست آن و پنهانی؟
چه گفته‌ست اندرین تازی؟ چه گفته‌ست اندران دهقان؟
(همان، ص ۲۸۸، ق ۱۳۶، ب ۵).

همچنین در دیوان ناصر خسرو می‌خوانیم:

جهان را دیده‌ای و آزمودی
شنیدی گفته تاز و دهقان

(دیوان قصاید و مقطعات حکیم ناصر خسرو - به صمیمه روشنائی نامه و سعادت نامه و رساله‌ای به نثر، به تصحیح سید نصرالله تقوی - و - مجتبی میثوی، با مقدمه: سید حسن تقی زاده، تهران: کتابخانه طهران، ۱۳۰۴ - ۱۳۰۷ ه.ش.، ص ۳۱۳)

چون بازنجوشی که اندرین باب
تازیت چه گفت و چه گفت دهقان
(همان، ص ۳۳۱).

أبوخنیفه اسکافی، در چکامه‌ای نونی که أبوالفضل بیهقی در تاریخش از وی نقل کرده است، گوید:

مأمون آن کز ملوک دولت اسلام
هرگز چون او ندید تازی و دهقان
جبه‌ای از خز بداشت بر تن چندانک
سوده و فرسوده گشت بروی و خُلغان
مر ندما را ازان فرود تعجب
کردند از وی سؤال از سبب آن
گفت: ز شاهان حدیث ماند باقی
در عرب و در عجم، نه تیزی و کتان ...

(تاریخ بیهقی، أبوالفضل مُحَمَّد بن حُسَین بیهقی دبیر، تصحیح: دکتر علی اکبر فیاض، به اِهتمام: دکتر مُحَمَّد جعفر یاحقی، ج: ۴، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۶۰۳).

این دوگانی «تازی» و «دهقان» را در سخن سرائندگانی چون فرخی سیستانی و قطران تبریزی و مختاری نیز می‌بینیم که از برای برهیز از اطاله و اطناب، طومار استیهاد به عبور کلمات ایشان را درمی‌نوردیم.

۵. Hellas / نام قدیم یونان.
نیز نگر: دایرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب و ... ج ۲ (بخش دوم)، ج: ۲، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی (وابسته به: مؤسسه انتشارات امیرکبیر)، ۱۳۸۱ ه.ش.، ص ۳۳۷۶؛ و: قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تألیف: مسترهاکسی آمریکائی، تیروت: مطبوعه آمریکائی، ۱۹۲۸ م، ص ۹۲۲.

به سوگواری و ماتم می‌گذرانند، تازیانِ یَمَن به دیدار او می‌آیند. فردوسی می‌فرماید:

بَرَفْتَنَد نُعْمَان و مُنْذِر بَه هَم هَمَه تازیانِ یَمَن بیش و گم
هَمَه زار بِشاه گریان شُدَنَد اَبی آتَش از دَرَد بریان شُدَنَد ...

(همان، ۲ / ۱۶۵۷، ب ۴۱۰ و ۴۱۱).

این «تازیان»، یاران و همراهان و نیکخواهانِ بهرام اند و پیداست که در یادگردشان بدین لفظ، هیچ استحقاق و إهانتی مُندرج نیست.

در همین بخش ساسانیان شاهنامه، در یادکرد از «گنج» های خسرو پرویز، می‌خوانیم:

دِگَر گَنج پُردُزِ خوشاب بود که بالاش یک تیر پَر تاب بود
که خَضْرَا نهادند نامش زدان هَمان تازیان، نامور بِخُردان

(همان، ۲ / ۲۳۰۰، ب ۳۷۹۱ و ۳۷۹۲).

بیتِ اخیر را یک بار دیگر از نظر بگذرانید:

که خَضْرَا نهادند نامش زدان هَمان تازیان، نامور بِخُردان

آیا هیچ ذوقِ سلیم و سلیقه‌ی مُستقیم، یک سرسوزنِ اِحتمال می‌دهد که تعبیر «تازیان» إهانت‌ناک باشد و باز، در سُخَن سَخْتَه و پُختَه و اَلعیارِ شُخْطِ سَلارِ طوس، فردوسی، که براستی سَنَدِ زبانِ فارسی است، آنچنان واژه‌ای در چُنین سیاقی بَنشیند؟! ...

... سرکی هم به اوائل شاهنامه بکشیم:

وَقْتی مُعْتَمَدِ شاه فریدون، جَنْدَل، از برای سه پسر فریدون سه عروس می‌جوید و دخترانِ شاهِ یَمَن را خواستار می‌گردد، آنجا که می‌خواهد پیام فریدون فُتُخ را به شاهِ یَمَن بَکُزارد، می‌گوید:

بدان ای سَر مایه تازیان! کز اَخْتَر بَدی جاودان بی زیان!
که شیرین‌تر از جان و فرزند و چیز هَمانا که چیزی نباشد بنیز ...

(همان، ۱ / ۵۸، ب ۷۸ و پس از آن ۱- منقول از مُلَحَقات ۴؛ با اِضلاحِ حَرَكَتِ گُذاری «بُدی» به «بَدی»).

آیا جَنْدَل در مقامِ تَعازُف و خواستگاری، شاهِ یَمَن را، با لَقَبِ «سَر مایه تازیان»، می‌ستاید یا می‌نکوهد؟! ... ناگفته پیداست که در چُنین جایگاهی سُخنی نمی‌گوید که مُتَضَمِّنِ خوارداری و کوچک‌شماری باشد.

در داستانِ زال و رودابه می‌خوانیم:

سپهدارِ تازی سَرِ راستان بگویند برین بَریکی داستان
که: تا زنده‌ام چرمه جُفتِ مَنست خَمِ چرخِ گردان نُهفتِ مَنست ...

(همان، ۱ / ۱۱۹، ب ۳۴۶ و ۳۴۷).

در این باره که این «سپهدارِ تازی سَرِ راستان» کیست، قپل و قالی و پُرسی و اِبهامی هست که بسیاری از خوانندگان و گزارشگران شاهنامه را از تعیینِ قَطعی مُرادِ فردوسی بازداشته است و از همین روی نیز غالبِ شُهنامه‌گزاران مُرادِ سَراننده را از آن، در بوتۀ اِجمالِ نهاده‌اند و برگزیده (از جمله، نگر: نامه باستان - ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، دکتر میرجلال الدین کزازی، ج ۱، ویراست ۲، ج ۹، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کُتُبِ علومِ انسانی دانشگاهها - سمت - / مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۵۱۱؛ و: داستان زال و رودابه بر

۷. بدی = بادی، باشی / فعلِ دَعائی از «بودن»، در خُقی مُخاطب.

اساس شاهنامه فردوسی، مُصطَفی کاویانی، ج: ۱، اصفهان: نقش مانا، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۰۸؛ شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تصحیح و توضیح واژه‌ها و معنای آیات: کاظم برگ‌نسی، ج: ۱؛ از دیباچه تا پادشاهی کی قباد، ج: ۱، تهران: شرکت انتشاراتی فکروز، ۱۳۸۵ ه.ش.، ص ۳۴۳؛ شاهنامه فردوسی: تصحیح انتقادی و شرح یکایک آیات، [پژوهش]: مهري پنهان، ج: ۲، ج: ۱، تهران: نشر نو، ۱۳۹۱ ه.ش.، ص ۱۰۰؛ یادداشت‌های شاهنامه - با اصلاحات و افزوده‌ها، جلال خالقی مطلق، بخش یکم، ج: ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی - مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی، ۱۳۸۹ ه.ش.، ص ۲۱۷ و ۲۱۸).

برخی گویا از آنجا که داستان، داستان زال و رودابه است و نَسَبِ مِهْرابِ کابلی (پدر رودابه) نیز به صَحاکِ تازی می‌رسد، گفته‌اند که مراد حکیم فردوسی از «سپهدار تازی سرراستان»، مِهْرابِ کابلی است (همان، همان‌جا، هامش). لیک این، با سیاق داستان نمی‌خواند.

آنوشه یاد استاد مَلِکُ الشُّعْرَاءِ بهار - تَعَمَّدَهُ اللهُ بَعْفَرَانَه - در خواشایی که بریک نُسَخَه چاپ سنگی شاهنامه مرقوم داشته است، درباره این بیت و یکی دو بیت سپسینش نوشته: «اشاره به یکی از خطب حضرت علی است» (شاهنامه فردوسی - چاپ بمبئی ۱۲۷۶ ق.، تصحیح و توضیح: مَلِکُ الشُّعْرَاءِ بهار، به کوشش: علی میرانصاری، ج: ۱، تهران: نشر آشتاد، ۱۳۸۰ ه.ش.، ص ۳۴).

«سپهدار تازی سرراستان»، هرکه باشد، در این گمانی نیست که تعبیر فردوسی در حَقِّ او، بسیار مُحْتَرَمانه و اَرْجُگزارانه و بزرگدارانه است. پس این هم، شاهدی است بر مُحْتَرَمانگی و إهانت ناک‌نبودن کاربرد واژه «تازی»... و از اینگونه شواهد، فراوان است.

واژه «تازی» را به معنای «زبان عربی» نیز، بزرگان ما، بی هیچ بار آرزویی و یکسره برکنار از آرزشداوری به کار می‌بردند. خود حکیم فردوسی می‌فرماید:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو آرزو را دجله خوان
(همان، ۱ / ۴۵، ب ۲۷۶)

و:

زبان‌ها نه تازی و نه خُشروی نه ترکی، نه چینی و نه پهلوی
(همان، ۲ / ۱۴۶۹، ب ۱۱۳۲).

منوچهری دامغانی که در شیفتگی به ادب عربی و تأثر از سرانندگان عربی‌گوی از پیشینه بزرگان ما گوی سبقت رُبوده است، «تازی» را به معنای «زبان عربی»، اینسان به کار می‌گیرد:

«أما صحا» به تازیست و من همی به پارسی گتم «أما صحا» ی او
(دیوان استاد منوچهری دامغانی، به کوشش: مُحَمَّدِ دَبیرسیاقی، ج: ۲، تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۳۸ ه.ش.، ص ۸۵)

و:

برو خواند شعری به ألفاظ تازی به شیرین معانی و شیرین زبانی
(همان، ص ۱۱۹)؛

مَقَالَةٌ : آیا کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، إهانت آلود است؟

خودش، سلاطینِ زمان به مُراعاتِ شکوه زُهد او از میانهٔ مجلسِ شادخواری می برمی گیرند^۱، در هفت پیکر فرموده است:

بازجُستَم زِ نامه‌هایِ نِهان که پراکنده بود گردِ جهان
زان سخنها که تازیست و دری در سوادِ بخاری و طبری
... هر ورق کاوِتاد در دَسْتَم همه را در خریطه‌ای بَسْتَم ...

(هفت پیکر، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخهٔ کهنسال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبَعَةُ آرَمغان، ۱۳۱۵ ه.ش.، ص ۱۷)

و در جای دیگر همان منظومه گفته است:

تازی و پارسی و یونانی یاد دادش مُغ دِستانی

(همان، همان چ، ص ۶۶).

خاقانی شروانی در قطعه‌ای فرموده است:

در دو دیوانم به تازی و دری یک هجاءِ فحش هرگز گس ندید

(دیوان خاقانی شروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاءالدین سجادی، ج: ۱۱، تهران: انتشارات رَوّار، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۸۷۳).

در چکامه‌ای نیز فرموده:

چون به تازی و دری یادِ افاضل گذرد نام خویش افشرد دیوان به خراسان یابم

(همان، ص ۲۹۸).

شیخ شیراز، أَفْصَحُ الْمُتَكَلِّمِین، سعدی، که مراتب باور و إخلاص مندی اش به اسلام - و حتی عرب و عربیت - بر آحدی پوشیده نیست، در گُلستانِ بیخزانش می فرماید:

... که سعدی راه و رسم عشقبازی چنان دانند که در بغداد تازی

(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاہرِ مُصَنِّفًا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه.ش.، ص ۱۰۱).

آیا کاربرد واژه «تازی» در این بیان سعدی سرسوزنی إهانت آلود می نماید؟! ... آیا در این نصوص، در استخدامِ واژه «تازی»، هیچ بویی از استخفاف و خوارداری به مشام سَخَنرسان و اهل کلمه می رسد؟

مُحَمَّدِ عَوْفی، در بُبابِ الألباب، پس از ثنائی وافر که بر ابوالفتح بُشتی خوانده است، گفته: «... أشعارِ تازی او که در لطافت از آب زلال و در سلامت از باد شمال حکایت می کند مُدُون است و عرصهٔ فضایل بدان مُزین؛ و او را دو دیوان است به دوزبان، یکی تازی و دیگر پارسی، و من هر دو دیده ام...».

(بُبابِ الألباب، مُحَمَّدِ عَوْفی، به سعی و اهتمام و تصحیح: إدوارد براون، [با مقدمه و مُعاصَدَت: مُحَمَّد بن عبد الوهاب قزوینی]، لیدن: مطبَعَةُ بریل، ۱۳۲۱ - ۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۹۰۳ - ۱۹۰۶ م.، ص ۶۴).

حکیم ناصر خسرو قبادیانی که مراتب اُسْتُواری و إخلاص مندی اش در مُسلمانی مشهورتر از آنست که بیانش لازم آید و گویا دیوانی هم به زبان عربی داشته است، در مقام نکوهش کسی که عربی دانی را مایهٔ فخر فروشی و نازیدن

۱. سنخ: خسرو و شیرین، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و تصحیح و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخهٔ کهن سال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبَعَةُ آرَمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۴۵۲.

قرارداده بوده، و در عین خستونی به آرج و «عزیز» بودن زبان عربی از چشم انداز دینی، از «زبان عربی» با همین عنوان «تازی» یاد می‌کنند و می‌سرایند:

همی نازی به مجلسها که من تازی نکودانم
 ز بهر علم فرائست عزیزای بی خرد! تازی
 (دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: مجتبی میثوی - و- مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش. ۱ / ۱۲۸، ب ۱۸).
 شاید من و شما دوست نداشته باشیم؛ ولی پیر روشن و پربلخ، مولوی، با چنین مرتبه‌ای از ستایشگری در حق «زبان تازی» می‌گفت:

پارسی گو؛ گرچه تازی خوشتر است
 عشق را خود صد زبانی دیگرست
 (مثنوی معنوی، جلال الدین محمد بن محمد بلخی مشهور به [مولوی، به تصحیح: رینولد. ا. نیکلسون، با کشف الابیات، چ: ۵، تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۹۰ ه.ش. ص ۵۰۵).
 آیا مولوی، در مقام چنین تعظیم و تبجیلی، از واژه‌ای إهانت‌بار و خواشمار سود می‌جوید؟!

به خاتمه منطومه وزقه و گلشاه عیوقی بنگرید:
 ... چنین بود این قصه پرعجب
 ز اخبار تازی و کتب عرب
 ز عیوقی و امتان خاص و عام
 ثنا بر محمد علیه السلام
 (وزقه و گلشاه عیوقی، به اهتمام: دکتر [سید] ذبیح‌الله صفا، چ: ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ه.ش. ص ۱۲۲).

اگر «تازی» واژه‌ای إهانت‌ناک بود، در این سیاق و در این مقام به کار برده می‌شد؟

نصرالله منشی در همان آغاز گلبله بهرامشاهی، درباره گلبله و دمنه می‌گوید:
 «... در نوبت امیرالمؤمنین ابوجعفر منصور بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس - رضی الله عنهم، که دوم خلیفت بوده است از خاندان عم مصطفی - صلی الله علیه ورضی عن عمه، ابن المقتع آن را از زبان پهلوی به لغت تازی ترجمه کرد» (ترجمه گلبله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح: مجتبی میثوی طهرانی، چ: ۲۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱ ه.ش. ص ۱۹).

آیا پذیرفتنی است که این منشی مفضل عربی‌دان، با این دهان پراز عربی، و با این همه سلام و صلوات، «تازی» را به متابت واژه‌ای إهانت‌بار در چنین سیاقی، در کار آورده باشد؟

همومی نویسد:

«و در جمله، چون رعیت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است، و آن حکم و مواعظ مهجور مانده بود، بل که مدروس شده، بر خاطر گذشت که آن را ترجمه کرده آید و در بسط سخن و کشف اشارات آن ایشاعی رود و آن را به آیات و اخبار و ابیات و امثال مؤکد گردانیده شود، تا این کتاب را که زبده چند هزار ساله است اِحیائی باشد و مردمان از فواید و منافع آن محروم نمانند» (همان، همان، ص ۲۵).

آیا از این سیاق هرگز بوی إهانت و خوازداشتی در استعمال واژه «تازی» به مشام می‌رسد؟!

نیک پیدا است که این منشی بزرگ و آسوه دیرینه روز منشیان و مترجمان فارسی زبان، واژه «تازی» را بی هیچ آرزوداوری و بار آرزوی، و بسیار عرفی به کار گرفته است؛ چنان که در این حکایت:

«مردی می‌خواست که تازی گوید، دوستی فاضل از آن وی تخته‌ای زرد در دست داشت؛ گفت: از لغت تازی چیزی از جهت من بر آن بنویس. چون پرداخته شد، به خانه بُرد و گاه گاه در آن می‌نگریست و گمان بُرد که کمال فصاحت حاصل آمد. روزی در محفلی سخنی تازی خطا گفت، یکی از حاضران تبشمی واجب دید. بخندید و گفت: بر زبان من خطا رود و تخته زرد در خانه من است؟» (همان، همان چ، ص ۳۹ و ۴۰).

تعبیر از «عربی» به «تازی» تعبیری بسیار شایع بوده است که بی‌هیچ پرهیز و پروا بر آئینه و أقلام روان می‌گردیده. ترجمانان بزرگ، کار خود را «نقل از تازی» به پارسی «قلم می‌دادند و پیداست در این تعبیر، هیچ فروگذاری آداب نمی‌دیدند. ای بسا که بعضی اینان مردمانی عرب مآب یا نازنده به عربیت و علوم و آداب آن نیز بودند.

نمونه را، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی که ترجمه مصنوع تاریخ یمینی ریخته خامه توانای اوست و می‌گوید: «... به نقل این کتاب از تازی به پارسی مشغول شدم فی ربیع الآخر سنة ثلاث و ستمائة» (ترجمه تاریخ یمینی، ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی، به اتمام: دکتر جعفر شعاع، چ: ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵ ه.ش.، ص ۱۰)، بر فور در پی آن نوشته است: «و اهل خبرت و معرفت دانند که در لغت عجم مجال زیادی تانقی نیست عرصه عربیت فُشحتی تمام و اتساعی کامل دارد، و اگر کسی مکتوبات این ضعیف در نظم و نثر تازی مطالعه کرده باشد، مگر آبی به روی کار باز آید و عیار این کلمات را صلاحی و عوار این تزهات را اصلاحی ظاهر گردد، و ...» (همان، همان ص).

آیا در غایت شیفتگی این مرد به «عربیت» جای چه و چون و چندی هست؟

ترجمان تاریخ هم گوید:

«... در زمان سابق و اوان سالف، تاریخی عربی بود مُشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل. جمعی که به لغت عربیت عالم و عارف بودند مطالعه آن می‌نمودند و از آن استفاده می‌کردند و طایفه‌ای که فهم ایشان از ادراک علم عربیت قاصرو عاجز بود، از فواید آن محروم و مأیوس می‌شدند. اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از یکی از علمای عربیت درخواه کنند تا آن کتاب را از تازی با فارسی نقل کنند تا فواید آن عام گردد و جمهور اهل قلم از مطالعه آن محظوظ و بهره‌مند شوند ...»

... ازین بنده ضعیف نحیف فقیر درخواه کرد که آن را از تازی با فارسی نقل کند تا چنانچه عربیت دانان از آن مستفید شوند فارسی خوانان نیز از آن مستفید شوند ...» (تاریخ هم، حسن بن محمد بن حسن قمی، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ ه.ش.، ص ۲ و ۳).

از دیرباز عربی دانان واژه شناس بزرگ ما که روشنائی دیدگان و سرمایه بی‌بدیل عمر خود را مصروف خدمت به زبان عربی می‌داشتند و ارادت و إخلاص ایشان به «عربیت» جای شُبّهت نیست و عمری را نیز مصروف تفحص و تفرّس در لغت کرده بودند، واژه «تازی» را بی‌هیچ پروا به معنای «عرب» و «عربی» به کار می‌بردند. تصفح کتابهایی چون مقدمه الأدب زمخشری و ناخ المصدا ربیهقی و ضراح اللغه ی جمال قرشی و مانند آنها بنسند است تا نشان دهد این کاربرد در میان این عربی دانان بزرگ چه اندازه شایع بوده است.

نیکو تر آن است که در این جایگاه، از یک عالم نامور شریعتمدار آدیب که از بزرگ‌ترین علمای دینی پارسی نویسنده است و مقدّس‌ترین متن اسلامی را در تألیف منیف خود به گزارش گرفته است و او را به پاسداشت آداب شریع نیز اهتمامی بلیغ بوده، نمونه بی‌اَرم؛ اَعنی: شیخ ابوالفتح رازی (حسین بن علی بن محمد بن أحمد الخزاعی التیشابوری) - رَوْحُ اللَّهِ رَوْحُهُ الْعَزِيزُ. صاحب تفسیر کلان معروف.

آیا کاربرد واژه «تازی» به معنای «عَرَب» یا «عَرَبی»، إهانت آلود است؟ مَقْـلِبـه

شیخ ابوالفتوح رازی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ ، بارها و بارها از واژه «تازی» به جای «عَرَبی» بهره برده است. نمونه را، بنگرید:
«... واجب دیدم اجابت کردن ایشان و وعده دادن به دو تفسیر: یکی به پارسی و یکی به تازی، جز که پارسی مُقَدَّم شد بر تازی، برای آن که طالبان این بیشتر بودند و فایده هر کس بدو عامتر بود...»

(رَوْضُ الْجَنَانِ وَرَوْحُ الْجَنَانِ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ - مشهور به: تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ، شیخ ابوالفتوح رازی -
حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدِ الْخُرَاعِيِّ التِّيشَابُورِيِّ ، به کوشش و تصحیح: دکتر مُحَمَّد جَعْفَرِيَا حَقِّي - و - دکتر
مُحَمَّد مَهْدِي ناصح، ج: ۲، مَشْهَد: بُنِيَادِ پُژوهشهای اسلامی آستانِ قُدسِ رَضْوَى - ع - ۱۳۷۸ هـ.ش. ۲/ ۱).

و:

«... إشارات کرد به چیزی که این را به تازی فلان نام است، و به پارسی فلان نام، و به دیگر لغت فلان نام.»

(همان، ۲۰۱ / ۱)

و:

«... و گفته اند: این به لغت سریانی کوه باشد، و اگر چنین باشد اِتِّفَاقُ اللَّغَتَيْنِ بُودَ بَرَايِ آن که در قرآن جز تازی نیست.»

(همان، ۳۱۹ / ۱)

و:

«دَرِ خَبَرِ مِي آيد که: إِبْرَاهِيمَ به سُرياني مي گُفت، و إسماعيل به تازی جواب می داد؛ هَرِيك از ایشان زَبَانِ صاحبش می دانست و لکن جواب نمی دانست دادن.»

(همان، ۱۶۸ / ۲)

و:

«و این فصل را برای آن به تازی نوشتیم تا سَجْعُ تَبَاهِ نَشُودَ و معنی به آن نزدیک است که به پارسی گفتیم.»

(همان، ۲۳۷ / ۹).

دَرِ هَمِينِ تَفْسِيرِ كِرَامَنِدِ گرامی، دَرِ تَرْجَمَه كَرِيمَه ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ آمده است:
«ما فِرُوفِرِستاديم قرآنی به تازی تا هَمَانَا شُما بدانِي» (همان، ۲۳۷ / ۱۱).

کَمَا این که دَرِ تَرْجَمَه كَرِيمَه ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾ آمده است:
«بِفِرِستاديم آن را حُکْمِي تازی» (همان، ۲۲۵ / ۱۱).

دَرِ تَرْجَمَه كَرِيمَه ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ می خوانیم:

«و هَمِچُنِينِ بِفِرِستاديم قرآنی تازی» (همان، ۱۸۳ / ۱۳).

دَرِ تَرْجَمَه ﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۲﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۳﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿۴﴾﴾
می خوانیم:

«و او فِرِستاده خُدای جَهانیان است * بِفِرِستاد آن را رُوحُ الْأَمِينِ * بَرِدِلِ تو، تا باشی از تَرسانندگان * به زبانی تازی روشن» (همان، ۳۵۳ / ۱۴).

دَرِ تَرْجَمَه ﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۱﴾ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرِ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ می خوانیم:

«بَرَدِيمِ بَرَايِ آدمیان دَر این قُرآن از هَر مَثَلِي تا هَمَانَا ایشان آندیشه کُنند * قُرآن به تازی، نه خُداوند کَرِي، تا هَمَانَا

ایشان بترسند» (همان، ۱۶ / ۳۱۳).

در ترجمه «کتاب فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» می خوانیم:

«کتابی که گزارش دادند آیاتِ او را، قرآنی تازی برای گروهی که دانند» (همان، ۱۷ / ۵۴).

از همین دست، نمونه ها بسیار است، و جای اِکثار نیست.

سزای دزنگ این است که اگر کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، إهانت آلود می بود، آیا شیخ المَشایخ، أبوالفَتْحِ رازی - رَوَّحُ اللهُ رَوْحَهُ العَرَبِيَّةَ - هیچگاه قرآن و زبان قرآن را «تازی» می خواند؟! ... هرگز!

این را در بسیاری از دیگر ترجمه ها و تفسیرهای کهن قرآن کریم نیز که عموماً بر دست ترجمانان و گزارندگان دین باور و دیده ور پدید آمده اند، می توان دید.

نمونه را، بنگرید به کاربرد «تازی» در معنای «عربی»، در:

فرهنگنامه قرآنی (فرهنگ برابری فارسی قرآن بر اساس ۱۴۲ نسخه خطی کهن محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی)، تهیه و تنظیم: گروه فرهنگ و آداب بنیاد پژوهشهای اسلامی، با نظارت: دکتر محمدجعفر یاحقی، ج: ۱، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - ع، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۶ ه.ش، ۳ / ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴.

اینها که گذشت، همه، نمونه هایی است از کاربردهای واژه «تازی» در لسان پیشوایان علوم دین و آداب و فرهنگ قدیم؛ و پیداست که این نخبگان، به هیچ روی، وهنی و إهانتی در استخدام و استعمال واژه «تازی» نمی دیده اند. آری، در زبان و فرهنگ ما، «تازی» را در تسمیه نوعی ممدوح از «اسب» (به اصطلاح: «اسب تازی») هم به کار برده اند؛ چنان که حکیم ناصر خسرو فرموده است:

بَسْتِ اَیْنِ کَه کُفْتَمْت، کَافُزُون نَخَوَاهَد چو تازی بُود اَسب، یَک تازیانه!

(دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام: محبتی مینوی - و - مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ه.ش، ۱ / ۴۲، ق ۲۰، ب ۱۹)

و:

چَه تازی خَرَبَه پیش تازی اسپان؟ گرفتاری به جهل اندر گرفتار!

(همان، ۱ / ۱۸، ق ۹، ب ۲۶)،

و سعدی فرموده:

اَسبِ تازی وگَر ضعیف بُود همچنان از طویله ای خَرَبَه!

(متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، به کوشش: مظاهر مصفا، بازخوانی و ویرایش: اکرم سلطانی، ج: ۱، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۳ ه.ش، ص ۱۲).

و:

روزی به پای مرکب تازی درافتمش گر کبر و ناز باز نیچد عنان دوست

(همان، ص ۳۸۶)

و:

چو آب می رود این پارسی به قوت طبع نه مرکبی است که از وی سبق برد تازی

(همان، ص ۵۸۶).

همچنین نوعی از بهترین اقسام "سگ" شکاری را «تازی» (به اصطلاح: «سگ تازی») خوانده‌اند و بعضی لغویان استظهار کرده‌اند که: «گویا نسل سگ مذکور از عربستان آمده، تازی نامیده شد، یا از جهت زیاد دویدن و تاختن تازی نامیده شده» (فرهنگ نظام - فارسی به فارسی؛ باریشه‌شناسی و تلفظ واژه‌ها به خط اوستایی - سید محمدعلی داعی الاسلام، ج: ۲، تهران: دانش، ۱۳۶۲ ه.ش.، ۲ / ۱۸۴).

وانگهی، این «تازی» خوانده شدن فلان یا بهمان جانور، هرگز باعث نشده بوده است که واژه «تازی» در معنای «عرب» و «عربی»، بار استخفاف و خوارداشت به خود بگیرد.

نمونه را، سراینده‌ای چیره‌دست و شخندانی بزرگ چون خاقانی شروانی که واژه «تازی» را در معنای «عرب» و «عربی»، حتی در مقام مدح و تبجیل، به کار می‌برد و نیز نظامی گنجه‌ای که کلمه «تازی» را، برکنار از هرگونه تخفیف و خوارداشت، در معنای «عرب» و «عربی» استعمال می‌کرد، این واژه را جای دیگر به معنای «سگ تازی» به کار برده‌اند، و میان این دو گونه کاربرد نیز تعارضی و منافاتی ندیده.

خاقانی فرموده است:

چو کعبه‌ست بزُمش که خاقانی آنجا سگ تازی پارسی‌خوان نماید

(دیوان خاقانی شروانی، به کوشش: دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی، ج: ۱۱، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۱۲۹)

و:

بند خاقانی سگ تازیست بر درگاه او بیخ آن تازی سگی کش پارسی‌خوان دیده‌اند

(همان، ص ۹۵).

نظامی نیز فرموده است:

عوا ز سماک هیچ شمشیر تازی سگ خویش رانده بر شیر

(لیلی و مجنون، حکیم نظامی گنجوی، با حواشی و شرح لغات و آیات و مقابله با سی نسخه کهنسال به اهتمام: وحید دستگردی، ج: ۱، طهران: مطبعة آرمغان، ۱۳۱۳ ه.ش.، ص ۱۷۵).

این را که یک واژه در برخی از کاربردها یا معانی اش مفهوم خوش و خوشایندی نداشته باشد، به سائر کاربردها و معانی اش نمی‌توان و نباید سیرایت داد؛ و مثال این معنی، در آئینه متداول جهان، فراوان است.

خود واژه «عرب» که عربها آن را با افتخار و اعتزاز بسیار به کار می‌برند و صورت و معنای خوشایندی نیز دارد، در خود زبان عربی، معانی ناخوش و ناخوشایند نیز دارد؛ ولی آن معنی و کاربرد ناخوش، این معنای مشهور و کاربرد شایع زبانتزد را تحت الشعاع قرار نمی‌دهد و توده اهل زبان، این نام و این واژه را، از برای آن معنای ناخوش و ناخوشایند، مستکثر نمی‌دارند.

«عرب»، در خود زبان عربی، به معنای: رپمناک گردیدن و آماسیدن زخم؛ عود کردن جراحت؛ برجای ماندن نشان زخم پس از به شدن آن؛ تباہ گردیدن معده، بیماری فساد معده و ناراحتی و تغییر آن (نگر: افرط المواردی فصیح العربیة و الشوارد، سعید [بن عبدالله بن میخائیل بن الیاس بن یوسف] الخوری الشرتونی اللبانی، [اعداد: أشعد الطیب]، ط: ۱، قم: دارالأسوة للطباعة والنشر، ۱۳۷۴ ه.ش. / ۱۴۱۶ ه.ق.، ۳ / ۵۰۴؛ و: فرهنگ جامع کاربردی فرزانه عربی - فارسی / از دیرینه ایام عرب تا نوترین واژگان علم و ادب، پرویز آتابکی، ج: ۱، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۸ - ۱۳۸۰ ه.ش.، ۳ / ۱۸۳۵؛ و: الصراح من الصحاح - فرهنگ صراح اللغه، جمال قرشی، تصحیح [و] ترجمه و افزوده‌ها: محمد حسینی خندریان، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۹۷ ه.ش.،

۱/ ۱۴۷؛ و تهذیب و تصحیح ترجمان اللغة، ترجمه و شرح: محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی، تحقیق و تهذیب: مؤسسه فرهنگی - هنری شمس الضحی، ج: ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی - هنری شمس الضحی، ۱۳۸۷ ه.ش. ۱/ ۱۷۲)، به کار رفته است و معروف لغویان است؛ لیک هیچکس، از این باب، کاربرد واژه «عرب» و «عربی» را در اطلاق بر قوم و زبان، وهن آلود نمی داند و نمی خواند. این، دیگر است و آن، دیگر.

الحاصل، استخدام واژه «تازی» در معنای «عرب» و «عربی»، در زبان و فرهنگ ما، پیشینه ای دراز و پرکنار از خوازداشت و استخفاف دارد.

این واژه حتی از قلمرو فرهنگ ایرانی فراتر نیز رفته است؛ چنان که گفته اند: مردمان چین، عرب را «تاش» نامند، و این واژه «تاش»، مأخوذ از کلمه فارسی «تازی» یا «تازی» است، و این نشان می دهد که چینیان در آغاز عربها را از طریق ایرانیان دریانورد و تجار بزرگ ایران که بدان بلاد آمد و شد می کرده اند، شناخته اند (نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «تازی»): وَالْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

خوبست پیشینه و کم و کیف کاربرد واژه «تازی» به معنای «عرب» یا «عربی»، پیوسته مد نظر باشد و راه بر توهیم بیجا یا اعمال غرضمندی کسانی که خواسته اند استعمال این لغت را إهانت آلود فرمایند یا آن را به إهانتی بیالیند، سد شود، تا شایسته ای تازه برخیزد لغات کهن فارسی وارد نیاید و زبان فاخر و سرفراز ما، از زهنگذر چنین اوهام و اغراض، مشوب نگردد؛ کسانی هم که واژه «تازی» را بدرست و بی عرض و مرض، با همان هنجارهای سنت زبانی فصحای قدیم، به معنای «عرب» یا «عربی» به کار برده اند یا می برند، بیهوده در معرض إتهام نیایند و آماج بدگمانی واقع نشوند.

«سُخَن دراز کشیدیم»؛ و اگر ضرورت این تبیین و إزاحت اوهام و إتهام در میان نبود، هرگز بدین اندازه توغل لغوی و گواجویی لفظی حاجت نمی افتاد، و در محضر خوانندگان این صحائف، چنین تصدیقی نمی رفت، و ای بسا بدین در پیچیدن با ظواهر و صور ألفاظ نیازی نبود، و به جای آن، از مقولات روحفرازا و جانپورتری سُخَن می رفت؛ که به قول پیر هژیر فرخنده و پربلخ، مولوی:

روح با علم است و با عقل است یار روح را با تازی و ترکی چه کار؟!

باری، در این زمانه پرنشوی و در هنگامه سوء تفاهم هائی که اینجا و آنجا رخ می نماید و در علوای سودهای ناسودمند و پندارهای باطلی که تفاهم تاریخی و همبستگی ملی و میهنی ما را هدف سم پراگنی های خویش ساخته است، به گمان راقم، تبیین بار معنایی واژه «تازی» که محل سوء تفاهم واقع شده، ضرورتی فرهنگی است، و از گفتن و بازگفتن آنچه به رُدایش این بدفهمی ها و کژپنداری ها یاری رساند، گزیری نیست.

«همه بهتری باد و نیک اختری!»

إصفهان / آغاز فصل گرم ۱۳۹۸ ه.ش.